

محدوده عصمت پیامبر اکرم (ص) در سوره اسراء از منظر آیات و روایات (معتبر) شیعه و اهل سنت

پوران محمدی پور

کارشناسی ارشد دانشگاه ادیان و مذاهب رشته کلام شیعه

چکیده

هر کس کمترین مطالعه ای در منابع اولیه اسلامی، قرآن، سنت و سیره پیامبر اسلام داشته باشد در می یابد که اعتقاد به عصمت انبیاء از جمله اعتقادات اولیه مسلمین بوده است نه بدعتی که از ادیان و اقوام دیگر به اسلام وارد شده باشد و عصمت به معنای مصونیت از خطا و عصیان قطع نظر از کسانی که متصف به آن هستند در قرآن کریم وارد شده است. قرآن کریم با بیانات متعددی، عصمت انبیاء از جمله پیامبر اسلام را در مقام تلقی و ابلاغ بیان کرده است. حال یا آنکه عصمت آنها را در این مقام صریحاً بیان نموده یا پیرامون هدف از ارسال پیامبران و یا وظیفه مردم در برابر انبیاء مطالبی بیان می کند که جز با عصمت آنها سازگار نیست. سوره اسراء، بلندترین سوره از مجموعه سوره‌ای است که با مشتقات تسبیح آغاز شده‌اند و در روایات پیامبر اکرم (ص) عنوان «مُسَبِّحَات» به آنها داده شده است. در این سوره، موضوعات اصلی و فرعی با تناوب‌های منظم و بازگشت‌های متعدد به هر مطلب، در اثنای یکدیگر، به رشته بیان کشیده شده‌اند در این باره، موضوع اصلی سوره اسراء، ویژگی‌های رسالت پیامبر اکرم (ص) به عنوان خاتم پیامبران است. یکی از ویژگی‌های پیامبر اکرم عصمت می باشد که در این سوره مطرح شده است. در این تحقیق محدوده عصمت پیامبر اکرم (ص) در سوره اسراء از منظر آیات و روایات (معتبر) شیعه و اهل سنت مورد بحث واقع شده است.

واژه‌های کلیدی: عصمت، پیامبر اکرم، سوره اسراء، روایات شیعه، روایات سنی.

مقدمه

قرآن کریم با بیانات متعددی، عصمت انبیاء را در مقام تلقی و ابلاغ بیان کرده است. حال یا آنکه عصمت آنها را در این مقام صریحاً بیان نموده یا پیرامون هدف از ارسال پیامبران و یا وظیفه مردم در برابر انبیاء مطالبی بیان می کند که جز با عصمت آنها سازگار نیست.

"عصمت" در اصل لغت از ماده‌ی «عصم» و به معنای بازداشتن، حفظ کردن و منع کردن است (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۵۱، ۱۴۲۲) لذا زمانی که گفته می‌شود «عصم الطعام آكله» یعنی طعام، خورنده را از گرسنگی باز داشت (تحقیق، ج ۱، ص ۱۲۲، ۱۴۱۸) و زمانی که گفته می‌شود خداوند شخصی را معصوم کرد به این معناست که خداوند بنده اش را از آنچه که موجب هلاکت اوست، نگه داشت (لسان العرب، ج ۲، ص ۷۹۸، ۱۴۱۴ ق.).

از حیث اصطلاح مفسران و دانشمندان اسلامی به طور کلی در مورد «عصمت» تعاریف مختلفی ارائه نموده اند. برخی از آنها عصمت را لطف و برخی دیگر ملکه نفسانی و اقلیتی هم عصمت را غیر اختیاری پنداشته اند. در ادامه به برخی از این تعاریف نظری خواهیم افکند.

شیخ مفید (ره) «عصمت» را لطفی می داند که خداوند متعال در حق مکلفی انجام می دهد که در نتیجه‌ی آن، شخص مکلف با وجود قدرت بر معصیت و ترک طاعت، وقوع آنها از او ممتنع می گردد (تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد، ص ۱۲۸، ۱۳۶۲)

سید مرتضی (ره) نیز «عصمت» را لطفی الهی معرفی می‌کند که به واسطه آن، بنده با اختیار خود از فعل قبیح خودداری می کند (عصمت الانبیاء، ج ۳ ص ۳۲۵، ۱۴۰۹).

خواجه نصیر الدین طوسی (ره) با تأکید بر لطف بودن «عصمت» در حق دارنده‌ی آن بیان می کند که عصمت به این گونه است که عبد در عین قدرت بر انجام معصیت، انگیزه‌ی ترک در او به وجود آمده و وی به سمت طاعات ترغیب می شود (تلخیص المحصل، ج ۳ ص ۳۴۵، ۱۴۰۵).

با توجه به تعاریف فوق می توان نتیجه گرفت که علماء امامیه در این مطلب موافقند که عصمت لطف و یا ملکه نفسانی است که بنده را از ارتکاب بر معاصی نگه می دارد با اینکه بنده قدرت بر انجام معاصی هم داشته باشد پس چنین عصمتی با اختیار انسان هیچ تضادی ندارد و به همراه آزادی اراده و اختیار است.

اما دانشمندان اهل سنت برخلاف دانشمندان امامیه در تعریف اصطلاحی عصمت از دیدگاه های مختلفی برخوردارند:

قاضی بیضاوی می گوید «عصمت» ملکه نفسانی است که از فجور مانع می شود و متوقف به علم به عواقب گناه و مناقب طاعات است (طوالع الانوار، ج ۱، ص ۵۶۴، ۱۹۰۵ م.).

سعد الدین تفتازانی معتقد است حقیقت عصمت این است که خداوند گناه را در بنده خود خلق نکند با اینکه به انجام گناه توانا و مختار است (شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۳، بی تا)

ابن ابی الحدید معتزلی «عصمت» را لطفی می داند که مکلف را از فعل به طور اختیاری باز می دارد (شرح نهج البلاغه، ج ۷، صص ۸ و ۷، ۱۳۸۴).

ابوالحسن اشعری «عصمت» را قدرت به اطاعت و عدم قدرت بر انجام معصیت معرفی می کند (المحصل افکار المتقدمین و المتأخرین، ص ۱۶۷، ۱۴۱۱ ق.).

با توجه به تعاریف ارائه شده، دیدگاه دانشمندان اهل سنت در مورد «عصمت» را می توان به چند دسته تقسیم نمود. اغلب دانشمندان اشعری عصمت را نوعی از جبر تعریف نموده اند، مثل تعریف ابوالحسن اشعری ولی دانشمندان معتزلی مانند ابن ابی الحدید بر خلاف اشاعره در تعریف اصطلاحی «عصمت» با شیعه موافقت دارند و بر عدم منافات آن با اختیار شخص صاحب عصمت تأکید می کنند.

مراتب عصمت پیامبران

عصمت دارای مراتب مختلفی است که به طور مختصر به آن اشاره می شود:

- ۱- عصمت در عقیده، چه قبل از بعثت یا بعد از آن؛
- ۲- عصمت در تلقی و دریافت وحی و رساندن آن؛ به عبارت دیگر، پیامبران باید وحی را بدون کم و زیاد دریافت کرده و در اختیار مردم بگذارند.
- ۳- عصمت در گفتار و کردار. پیامبران باید در گفتار و کردار از گناه مصونیت داشته باشند (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۹، ۱۴۰۳ ق).

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه گانه است، و این مراحل عبارتند از:

- ۱- مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت.
- ۲- عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار.
- ۳- پیراستگی از خطا و لغزش در جریان های عادی (تنزیه الانبیا و الائمة، صص ۴۵ - ۴۶، ۱۲۵۰ ق).

سوره اسراء و پیامبر اکرم (ص)

سوره اسراء، بلندترین سوره از مجموعه سوره های است که با مشتقات « تسبیح » آغاز شده اند و در روایات پیامبر اکرم (ص) عنوان «مُسَبِّحات» به آن ها داده شده است.

موضوع اصلی در این مجموعه "مقامات پیامبر اکرم (ص) و امتیازات قرآن کریم" است که در هر سوره جنبه ای از آن تفصیل می یابد. سوره اسراء اسلوب بیانی ویژه ای دارد. در این سوره، موضوعات اصلی و فرعی با تناوب های منظم و بازگشت های متعدد به هر مطلب، در اثنای یکدیگر، به رشته بیان کشیده شده اند در این باره، موضوع اصلی سوره اسراء، ویژگی های رسالت پیامبر اکرم (ص) به عنوان خاتم پیامبران و ویژگی های هدایت قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب آسمانی است (فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۹۹، ۳۸۶ ق). شرح ویژگی های رسالت آن حضرت با سخن از اسراء آغاز می شود آیه؛ در پی، مجموعه ای از فرمان های اساسی و رهنمودها، قلب پیامبر اکرم (ص) به عنوان گنجینه ای از حکمت های وحی الهی مورد اشاره قرار می گیرد (سوره اسراء، آیه ۹). برخورد های غیر منصفانه معاندان نشانه بارز درماندگی آنان در برابر عظمت مقام آن حضرت دانسته می شود. در سوره اسراء برتری پیامبر اکرم (ص) بر دیگر انبیا، مطرح می شود، مراتب ثبات و استقامت پیامبر اکرم (ص) یادآوری می شود، بی نیازی پیامبر (ص) از ارائه معجزات گوناگون به درخواست مشرکان، مورد تأیید قرار می گیرد. فضل کبیر « خداوند نسبت به آن حضرت عنوان می شود و به پیامبر اکرم (ص) توصیه می شود که گواهی خداوند را برای اثبات حقانیت و صدق دعوت خویش بسنده بداند.

در سوره اسراء آیاتی اشاره دارد که (تقریباً با این مضمون) ای پیامبر (ص) چیزی نمانده بود که به اشتباه بیفتی و ... این مسأله چگونه با عصمت پیامبر (ص) همخوانی دارد؟

ابتدا آیاتی که در سوال به آن تمسک شده را ذکر می شود و در ادامه به شرح و تفسیر آن پرداخته شده و پس از آن نیز کمی در مورد معنای عصمت به بحث می گردد.

"وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا" (اسراء/ ۷۳): و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند. «وَلَوْلَا أَنْ تَبْتَئْنَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء/ ۷۴): و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. إِذًا لَأَذْفُنَاكَ وَزِعْفَ الْحَيَاةِ وَزِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (اسراء/ ۷۵): در آن صورت حتماً تو را دو برابر زندگی و دو برابر مرگ می چشاندیم آنگاه در برابر ما برای خود یآوری نمی یافتی.

باید گفت آیات مورد بحث سوره اسراء جلوه ای از عصمت الهی پیامبر (ص) است نه کلامی بر نفی آن. گر چه بهانه جویان خواسته اند، آیات فوق را دستاویزی برای نفی معصوم بودن پیامبران بگیرند، و بگویند طبق آیات فوق و شان نزولهایی که در رابطه با آن دیده می شود، پیامبر (ص) در برابر وسوسه های بت پرستان از خود انعطاف نشان داد، و بلا فاصله از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

ولی خود آیات فوق آن قدر گویا است که ما را از اقامه شواهد دیگر بر بطلان این طرز تفکر بی نیاز می سازد، زیرا آیه ۷۴ سوره اسراء با صراحت می گوید اگر ما تو را ثابت قدم نگاه نداشته بودیم، نزدیک بود به آنها تمایل پیدا کنی که مفهومی این است، تثبیت الهی که ما از آن تعبیر به مقام عصمت می کنیم، مانع این تمایل شد، نه اینکه پیامبر (ص) انعطاف نشان داده بود و خداوند او را نهی و مؤاخذه کرد.

توضیح اینکه: آیه ۷۳ و ۷۴ سوره اسراء در حقیقت اشاره به دو حالت مختلف پیامبر (ص) است: حالت اول که حالت بشری و انسان عادی است و در آیه نخست بیان شده ایجاب می کند که وسوسه های دشمنان در او اثر بگذارد، بخصوص اگر مصالحی ظاهراً در این انعطاف به چشم بخورد، مانند امید به اسلام سران شرک بعد از این انعطاف، و یا پیشگیری از خونریزی و درگیریهای بیشتر، و هر بشر عادی هر قدر قوی باشد احتمال تحت تاثیر واقع شدن در برابر این وسوسه ها را دارد.

ولی آیه ۷۴ سوره اسراء جنبه روحانی و عصمت الهی و لطف خاص پروردگار را بیان می کند که شامل حال پیامبران مخصوصاً پیامبر اسلام (ص) در بحرانی ترین لحظات زندگی بود.

نتیجه اینکه: پیامبر با طبع بشری تا لب پرتگاه قبول وسوسه های مشرکان آمد، اما تائید الهی او را حفظ کرد و نجات داد (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۱۲، ۱۳۷۴ ش.).

این تعبیر درست همان تعبیری است که در سوره یوسف می خوانیم که در بحرانی ترین لحظات برهان الهی به سراغ او آمد و اگر مشاهده این برهان نبود تسلیم وسوسه های فوق العاده نیرومند همسر عزیز مصر می شد: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ (یوسف / ۲۴): و در حقیقت آهنگ وی کرد و اگر برهان پروردگارش را ندیده بود آهنگ او می کرد چنین تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

به عقیده بسیاری آیات فوق، نه تنها دلیل بر نفی عصمت نیست، بلکه یکی از آیات دال بر عصمت است چرا که مسلماً این تثبیت الهی (تثبیت از نظر فکر و عواطف و تثبیت از نظر گامهای عملی) منحصر به این مورد نبوده است زیرا دلیل آن در موارد

مشابه نیز وجود دارد، و به این ترتیب گواه زنده‌ای بر معصوم بودن پیامبران و رهبران الهی محسوب می‌شود (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۱۲، ۱۳۷۴ ش.).

اما آیه مورد ۷۵ سوره اسراء که می‌گوید اگر تو تمایل به آنها پیدا کرده بودی، شدیداً مجازات می‌شدی دلیل بر این است که معصوم بودن آنها جنبه اضطراری ندارد، بلکه توأم با یک نوع خود آگاهی است که با اختیار و آزادی اراده انجام می‌شود، لذا ارتکاب گناه در چنین حالتی عقلاً محال نیست، بلکه عملاً به خاطر آن آگاهی و ایمان خاص، وجود خارجی هرگز نخواهد یافت و اگر فرضاً وجود می‌یافت مشمول همان کیفرها و مجازات‌های الهی بود (تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۱۳-۲۱۱، ۱۳۷۴).

به بیان دیگر کلمه (لَوْ لَا) در موردی بکار می‌رود که تا مضمون جمله اول، واقع نشود مضمون جمله دوم واقع نخواهد شد. مثلاً نظیر: «لو لا علی لهلک عمر» یعنی اگر علی نمی‌بود عمر هلاک میشد. پس چون علی بود عمر هم بود. اضافه بر اینکه در اینجا گفتیم در مبحث سبب نزول هم پاسخ مقنع و غیر قابل خدشه‌ای از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از نظرمان گذشت. سومین پاسخ این است که چون پیامبر اسلام معصوم بود، و تقاضای مشرکان، کفر و با معصوم بودن آن بزرگوار سازش ندارد. پس با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی کوچکترین تمایلی به قبول تقاضای مشرکان پیدا نکرد (تفسیر آسان، ج ۱۰، ص ۱۲۸، ۱۳۹۸ ق.). در تفسیر المیزان نیز در مورد این آیه چنین آمده است که؛ تثبیت در اینجا به طوری که از سیاق برمی‌آید به معنای عصمت و حفظ الهی است و اگر جواب لولارا خود رکون قرار نداده و نفرمود «ترکن» بلکه نزدیک شدن به رکون را قرار داده فرمود: «لقد کدت ترکن» برای این بود که با در نظر داشتن اینکه رکون به معنای کمترین میل است دلالت کند بر اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) میل به کفار که نکرد سهل است بلکه نزدیک به میل هم نشد، و این که فرمود «الیهم» و رکون را به مشرکین نسبت دادند به اجابت خواسته‌های آنان این معنا را تأکید می‌کند.

و معنای آیه این است که اگر ما با عصمت خود تورا پایداری نمی‌دادیم نزدیک می‌شدی به اینکه به سوی آنان اندکی میل کنی، لیکن ما تورا استوار ساختیم، و در نتیجه به آنان کمترین میلی نکردی تا چه رسد به اینکه اجابتشان کنی، پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایشان را اجابت نکرد و ذره‌ای میل به ایشان هم ننمود و نه نزدیک بود میل کند (تفسیر المیزان، جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، ۱۳۸۲). عصمت پیامبران مصونیت از اشتباه مولود نوع بینش پیامبران است. اشتباه همواره از آنجا رخ می‌دهد که انسان به وسیله یک حسّ درونی یا بیرونی با واقعیتی ارتباط پیدا می‌کند و یک سلسله صورتهای ذهنی از آنها در ذهن خود تهیه می‌کند و با قوه عقل خود آن صورت‌ها را تجزیه و ترکیب می‌کند و انواع تصرفات در آنها نمی‌نماید آنگاه در تطبیق صورت‌های ذهنی به واقعیت‌های خارجی و در ترتیب آن صورتهای گاه خطا و اشتباه رخ می‌دهد. اما آنجا که انسان مستقیماً با واقعیت‌های عینی به وسیله یک حسّ خاص مواجه است و ادراک واقعیت عین اتصال با واقعیت است نه صورتی ذهنی از اتصال با واقعیت، دیگر خطا و اشتباه معنی ندارد. پیامبران الهی از درون خود با واقعیت هستی ارتباط و اتصال دارند (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲، وحی و نبوت، ۱۳۸۴).

عصمت پیامبر اکرم (ص) از خطا و سهو

مفهوم سهو، خطا و نسیان با گناه متفاوت است؛ زیرا اولاً گناه با علم و اراده صورت می‌گیرد ولی سهو، خطا و نسیان چنین نیستند، ثانیاً گناه همواره مخالفت با اوامر الهی است ولی سهو، خطا و نسیان امکان دارد گاه با امر خداوند مخالف باشد مثلاً سهو در به جا آوردن یکی از اجزاء و ارکان عمل عبادی و گاه هیچ ارتباطی با اوامر خداوند ندارد مثلاً خطا در یک عمل مباح فردی یا اجتماعی ثانیاً بر اساس دلایل متقن انبیاء هم از گناه مبرا هستند و هم از سهو، خطا و نسیان؛ زیرا انبیاء و بویژه پیامبر اسلام از دو علم برخوردارند: الف) علم غیر عادی که به واسطه آن بر تمامی حقایق عالم اشراف و آگاهی دارند. ب) علوم عادی که همچون سایر افراد از طریق معمولی به دست می‌آورند. اما در مقام عمل و انجام کارهای روزمره خود و حتی مسائل

اجتماعی؛ در اکثر موارد از علوم غیر عادی خویش استفاده نمی کنند، یعنی هر چند به واقعیت همه مسایل آگاهند اما از خود رفتاری عادی بروز می دهند، بی آنکه در حقیقت جاهل و غافل باشند. بر این اساس بی شک هیچ گونه سهو و خطا و اشتباه واقعی را نمی توان به معصومین نسبت داد. چون جهل و غفلت - که منشأ سهو نسیانند - در آنها راه ندارد. هر چند ممکن است از آنان اعمالی سرزند که به ظاهر سهو بنماید، ولی در واقع، نمایی است که از روی عمد صورت گرفته است. در این صورت خطا نامیدن آن نیز از سر تسامح است. علاوه بر آن که آیات (سوره نجم / آیات ۴ - ۳ - سوره انعام / آیه ۵۰) و روایات سهو و خطا و اشتباه را از معصومان نفی می کنند. به عنوان نمونه امام هادی (ع) در مقام درود و تحیت بر پیامبر (ص) می فرماید: «اللهم اجعل افضل صلواتک علی سیدنا محمد عبدک و رسولک ... المعصوم من کل خطای و زلل، المنزه من کل دنس و خطل؛ بارالها برترین درودهایت را بر سرور ما محمد، بنده و فرستاده ات؛ نثار فرما... آنکه از هر خطا و لغزشی معصوم و از هر گونه آلودگی و یاوه گویی پیراسته بود»؛ و امام رضا علیه السلام فرمود: «هر شخصی که خداوندی که را برای امور بندگانش بر می گزیند معصوم و برخوردار از تأیید است، توفیقات و راهنمای الهی بوده از هر خطا و لغزشی در امان است. با توجه به مطالب پیش گفته، سراغ روایات می رویم. در پاسخ روایات باید گفت بله هم در منابع اهل سنت و هم گاه در منابع شیعه این مطلب آمده که پیامبر سهو نموده است. هر چند به روایت منسوب به امام رضا علیه السلام برنخوریم ولی مشابه آن را در روایات دیگر داریم، از جمله از جمله امام صادق نقل شده است که پیامبر اکرم نماز (ظهر) می خواند سر دو رکعتی سلام داد پس مأمومین پرسیدند ای رسول خدا امر جدیدی درباره نماز نازل شده است؟ فرمود: چطور مگر؟ روای گفت شما نمازظهر را دو رکعت خواندی (یعنی سهو کردی) حضرت از ذوالشمالین پرسید من دو رکعت خواندم؟ گفت: بله حضرت، دو رکعت دیگر خواند آنگاه دو سجده سهو انجام داد» (وسائل الشیعه ج ۵، ص ۳۱۱، ح ۱۶، ۱۳۹۱). در مقابل ادله عقلی و روایاتی داریم که هرگز پیامبر اکرم سهو نکرده است به عنوان نمونه زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم «هل سجد رسول الله سجدة السهو قطاً؟» و لا و لایسجدهما فقیه؛ (همان) آیا رسول خدا (در تمام عمرش) دو سجده سهو را بجا آورد؟ حضرت فرمود: «نه هرگز رسول خدا دو سجده سهو انجام نداد یعنی اصلاً سهو نکرد». و فقیه و امام معصوم نیز دو سجده سهو انجام نداد (و هرگز سهو) نکرد. این دو دسته روایات هر دو از نظر سندی قابل تأیید می باشند، اکنون کدامیک را باید انتخاب نمود. براساس قواعد باب تعارض اگر دو گروه روایت با هم مخالف بودند، آن گروهی انتخاب می شود که از معیارهای ذیل برخوردار باشد ۱- آن که موافق قرآن باشد بر گروه دیگر برتری دارد. ۲- آن که موافق عقل باشد راجح است. ۳- آن دسته ای که موافق مبانی اهل سنت و مغایر عقاید شیعی است فروتر و مرجوح است زیرا روایات موافق با اهل سنت حمل بر تقیه می شود، یعنی ائمه در شرائطی قرار داشتند که جاسوسان دستگاه دولتی در آن جا که جاسوسان می رفتند حقیقت را به اصحاب خویش می فرمودند. دو گروه از روایات محل بحث چنین حالتی دادند یعنی آن گاه که می گویند پیامبر اکرم سهو نموده، موافق روایات اهل سنت می باشند لذا حمل بر تقیه می شود، چنان که مرحوم شیخ طوسی، مرحوم شیخ حر عاملی و ... همین شیوه را طی کرده اند (وسائل الشیعه، ص ۱/۳۰ ذیل روایت ۴، و ص ۳۱۰، ذیل روایت ۱۳، ۱۳۹۱). در نتیجه هر گونه روایتی که در آن به سهو النبی یا امام یاد شده باشد از نظر روایتی و معنی از اعتبار ساقط می شود و حمل بر تقیه و مدارا می شود. و در پایان بد نیست این را بدانید که چرا در روایات اهل سنت تلاش شده که سهو و خطا را برای پیامبر اثبات نمایند، راز قضیه این است که خلفا وقتی خود را جانشینی پیغمبر معرفی کردند، بارها دچار اشتباه و لغزش و خطا شدند حتی خلیفه دوم بیش از ۷۰ بار گفت: «اگر علی نبود ما (بر اثر خطا) هلاک می شدیم» (امام امیر المومنین علی از دیدگاه خلفا، ص ۵۸، ۱۳۸۵). از آن طرف مردم بر این عقیده بودند که پیامبر اکرم هرگز خطا و گناه و سهو نکرد، لذا توقع این بود که خلفا و جانشینان پیامبر اکرم این گونه باشند، و صد البته که توقع درست و بجای بود، چرا که خلفای اصلی پیامبر اکرم امامان دوازده گانه بودند که همه معصوم بودند از طرفی چون آنان نمی توانستند مانع خطا و لغزش های خود نشوند، تلاش کردند با روایات جعلی چهره پیامبر اکرم را خدشه دار نمایند و برای او خطا و نسیان به ثبت رسانند تا خود آنان مورد و ملامت قرار نگیرند. به همین جهت امامان ما برای تشخیص روایات صحیح از غیر صحیح، جعلی از غیر جعلی، تقیه ای از غیر تقیه ای این معیار را قرار داده اند که هر جا روایات نقل شده از امامان مخالف با اهل سنت بود به آن عمل شود. در نتیجه این گونه روایات هیچ گاه تنافی با عصمت پیامبر اکرم پیدا نمی

کند و نمی تواند اثبات کند که آن پیامبر سهو نموده است (بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۷۸- پژوهشی در عصمت معصومان، ص ۲۳۳ - ۲۶۵، ۱۳۷۷ ش.).

عصمت پیامبر اکرم (ص) از گناه

بنا بر ادله متعدد عقلی و نقلی، پیامبران (ع) دارای مقام عصمت می باشند: عصمت از گناه، عصمت در مقام اخذ وحی و ابلاغ آن و عصمت از خطا. ولی عصمت داشتن بدان معنا نیست که آنان نیازمند به استغفار نباشند؛ زیرا از انبیا اگر چه گناه و خطای به معنای مصطلح سر نمی زند، ولی قصور و غفلت های آنی از یاد خدا ممکن است سریزند. چنان که گفته اند: حسنات الابرار سیئات المؤمنین؛ خوبی های نیک مردان، برای مقربان گناه محسوب می شود مثلاً ما در برابر ترک بسیاری از مستحبات و آداب بسیاری احساس گناه نمی کنیم، ولی پیامبر (ص) با توجه به میزان معرفت و کمال خویش آن را برای خود گناه محسوب می کند. از این رو آن حضرت می فرمود: من هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خداوند استغفار می کنم. انبیا چون با مبدأ هستی ارتباط دارند و شعاع علم و دانش بی پایان او بر قلب آنان می تابد، حقایقی را می بینند که بر دیگران پنهان است. از همین رو یک لحظه سلب توجه از خداوند را برای خویش لغزش می شمارند. آنچه که برای پیامبران گناه شمرده شده از همین قبیل است. آنان چون همیشه توجه تمام به سوی خدا دارند، هرگاه لحظه ای از او غافل شوند - هر چند به واسطه انجام امور مباح باشد - آن را برای خویش خطا دانسته و طلب آمرزش می کنند (عصمة الأنبياء، ص ۲۱۰، بی تا).

گناه بر دو گونه است: الف - گناه مطلق؛ و آن سرپیچی و تمرد و تخلف از قانون است که پیامبران خدا به دلیل های عقلی و نقلی از آلودگی به آن پاک بودند و قرآن کریم نیز چنین گناهی را به پیامبران نسبت نداده است. ب - گناه نسبی؛ و آن تمرد و سرپیچی نیست بلکه عبارت از این است که اعمال عبادی بندگان هر چند هم باشکوه انجام شود باز نسبت به مقام بزرگ خداوند و لطف ها و نعمت های بی شمار او ناچیز و ناقص است و اساساً قابل مقایسه نیست و کسانی که عمیق می نگرند و به عظمت خداوند بیشتر آشنا هستند عبادت خود را با شرمی بی حساب به پیشگاه او عرضه می کنند و پیوسته به تقصیر خویش اعتراف می کنند. و نیز گاهی گناه نسبی به کاری گفته می شود که انجام آن از شخصی که به مقام علم و معرفت رسیده، مناسب نیست و ترک آن برای او بهتر است که به اصطلاح (ترک اولی) نامیده می شود. توضیح آنکه از هر کسی به مقدار عمل و بینش، دانش و علم، ایمان و اعتقاد، قدرت و توانایی او می توان انتظار داشت. چه بسا کارهایی که از یک نفر عین ادب، خدمت، محبت و عبادت شمرده می شود اما از دیگری بی ادبی، خلاف صمیمیت و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد. چنانکه اگر یک مرد عادی نمازش را بدون حضور قلب بخواند مورد مذمت قرار نمی گیرد بلکه سزاوار تشویق است که همان به فرمان نماز عمل کرده است. اما اگر کسی که اطلاعات مذهبی و دینی او زیاد است، نمازش را بدون حضور قلب بخواند عیب و گناه به حساب می آید چرا که این نماز مناسب مقام علمی او نیست و او با علم و دانشی که دارد باید بهتر از این در مقام بندگی به اطاعت خدا بکوشد. اکنون که معنای گناه نسبی معلوم شد به این دو بیان توجه کنید: بیان اول مقام و موقعیت شامخ پیامبر، علم و دانش و ایمان و اعتقاد او به اندازه یی زیاد بود که می خواستند حتی لحظه یی از خدا دور نباشند و به کارهایی نیز که برای دیگران مباح است نپردازند به ویژه که پیامبر مانند سایر انبیاء الهی پیوسته در ترقی و تکامل بودند و روز به روز معرفت و شناسائی آنان به خدا افزایش می یافت و در نتیجه در می یافتند که باید در مقام بندگی و اطاعت او بیش از پیش بکوشند این از یک سو اما از طرف دیگر بشر بودند و نمی توانستند حق بندگی خدا و شکر او را به طور شایسته انجام دهند لذا همیشه خود را مقصر و گناهکار می دانستند یعنی می گفتند عبادات ما قابل مقایسه با مقام بزرگ خدا و نعمت ها و لطف های بی شمار او نیست و ما باید بیش از این به عبادت و بندگی خدا مشغول باشیم و در حقیقت با اعتراف به گناه می خواستند بگویند از دست و زبان ما بر نمی آید که شکر نعمت های خدا و حق بندگی او را بجای آوریم و اصولاً با همین اظهار عجز و اعتراف به تقصیر می خواستند شکر خدای بزرگ را به جای آورند (اوصاف الاشراف، ص ۱۷، ۱۳۷۳ ش.).

بسنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد/ور نه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

بیان دوم در مورد بعضی از انبیاء الهی گاهی بر اثر یک غفلت کوچک و بی توجهی به مقام شامخ ربوبیت کارهایی که مناسب با مقام معرفت آنها نبوده است صادر شده است و از این جهت از جانب خدای بزرگ مورد اعتراض قرار گرفته اند. در حقیقت آن کار گناه و نافرمانی خدا نبوده اما چون با مقام پیامبری آنان، چندان تناسب نداشته است، نام آن (ترک اولی) گذارده شده است. چنانکه می گویند برای یک پسر با ادب گناه است که در راه رفتن از پدر خود جلو بیفتد یعنی این کار را نکند بهتر است نه اینکه واقعا مثل سایر گناهان عقاب و عذاب داشته باشد

پیامبر اسلام و پیراستگی از گناه

گذشته از آیات فراوانی که بر عصمت همه پیامبران از گناه دلالت دارند، می توان از آیه ذیل مصونیت او را از گناه استفاده کرد:

«و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذاً لا تخذوک خلیلاً»

«آنان (مشرکان) نزدیک بود که با پیشنهاد خود، تو را از آنچه، به تو وحی کردیم، بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی در این هنگام تو را دوست خود بر می گزیدند.»

«و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهیم شیئاً قلیلاً»

«اگر به تو استواری نمی بخشیدیم، نزدیک بود که مقدار کمی به آنان متمایل گردی.»

اذا لا ذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لاتجد لک علینا نصیراً» (اسراء / ۷۳-۷۵)

«در این صورت دو برابر مجازات (مشرکین) در زندگی دنیا و دو برابر مجازات آنان در سرای دیگر را به تو می چشاندیم، آنگاه در برابر ما، یآوری پیدا نمی کردی.»

مفسران درباره علت نزول آیات، شأن نزول های گوناگونی نقل کرده اند که بسیاری از آنها به خاطر مکی بودن آیات، صحیح و استوار نیست، تنها شأن نزولی که با زمان نزول آنها تطبیق می کند، همان است که ابی حفص «صائغ» از امام باقر (ع) نقل می کند که قریش به پیامبر پیشنهاد کردند که آنها خدای او را یک سال بپرستند مشروط بر این که پیامبر نیز بتان قریش را به همین اندازه پرستش نماید.

اختلاف شأن نزول ها در مفاد آیه تأثیری ندارد آنچه مهم است این است که در آیه «ولو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهیم» دقت کافی انجام دهیم و برای توضیح دلالت آیه نکاتی یادآور می شویم:

۱- برخی از کوته نظران خواسته اند آیه را گواه بر عدم عصمت پیامبر بگیرند، در حالی که از نظر محققان آیه از دلائل نقلی عصمت او می باشد، و در حقیقت، باریک بینان و ژرف نگران از درختی که در نظر مخالفان تلخ است میوه شیرین چیده و خلاف مقصود آنان را استخراج کرده اند.

۲- لازم است در تعیین فاعل فعل «کادوا» که ضمیر متصل «و ان کادوا لیفتنونک» از آن حاکی است، دقت کنیم ظاهر آیه نشان می دهد که مقصود از ضمیر «کادوا» همان مشرکان است و فاعل «لیفتنونک» نیز از آن حاکی می باشد، و روی هم رفته مفاد آیه این است: مشرکان نزدیک شدند که او را بفریبند، و در این آیه سخنی از نزدیک شدن پیامبر (ص) به میان نیامده است.

۳- آیه «ولولا ان ثبتناک لقد ترکن الیهم شیئاً قليلاً» از دو جمله که یکی شرط (ثبتناک) و دیگری جزا (لقد کدت ترکن) تشکیل یافته است و لفظ «لولا» در زبان عرب، معادل «اگر نبود» (یا اگر نه این بود) در زبان فارسی است در این صورت مفاد آیه این است اگر نه این بود که تو را ثابت قدم نگه داشتیم، نزدیک بود که به آنها متمایل شوی، ولی تثبیت الهی مانع از تحقق نزدیکی شد، نه تنها میل و انعطافی از تو سر نزد، بلکه به آن هم نزدیک نشدی.

۴- این تثبیت الهی، جز تثبیت در مرحله فکر و اندیشه، آنگاه در مرحله عمل و رفتار چیزی نیست؛ یعنی لطف الهی آنچه شامل حال او گردید که قرب به مشرکان و سازش با آنها درباره پرستش بتان آنها، نه در ذهن و اندیشه او جوانه زد و نه در خارج جامه عمل پوشید.

و تثبیت به این معنی جز عصمت و «تسدید» پیامبران به وسیله روح القدس و غیره چیز دیگری نیست.

۵- باید توجه داشت که این تثبیت به یک مورد و دو مورد اختصاص ندارد، بلکه پیوسته شامل حال او می‌باشد زیرا همان جهت که سبب شد خدا به پیامبر در این مورد خاص، استقامت قدم و استواری گام بخشد، در دیگر موارد نیز وجود دارد، و جهتی ندارد که در یک مورد او را تثبیت کند و در مراحل دیگر او را به خود واگذارد.

۶- تثبیت الهی آنچه نیست که عنان اختیار و آزادی را از کف برآید و دیگر، پیامبر تثبیت شده نتواند بر خلاف آن کاری صورت‌دهد بلکه با این وضع می‌تواند یکی از دو طرف کار را برگزیند برای بیان این جهت در آیه سوم می‌فرماید:

«اذا لا ذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجدک علینا نصیراً»

«در این موقع دو برابر عذاب (مشرکان) را در زندگی این جهان و جهان دیگر به تو می‌چشانیم، آنگاه در برابر ما یاوری پیدا نمی‌کردی.»

با توجه به این نکات روشن شد که نه تنها مفاد آیه در کام «عدلیه» که عصمت را حالت لازم در پیامبران می‌دانند، تلخ نیست، بلکه بسیار شیرین و نوید بخش است و آن این است که: خداوند پیامبر خود را به خود او واگذار نمی‌کند و در لغزش‌ها و سراسیمگی‌ها به او تثبیت و استواری می‌بخشد و او را از قرب و نزدیک شدن به گناه (تا چه رسد به خود آن) باز می‌دارد.

پیراستگی پیامبر (ص) از خطا و اشتباه

مصونیت پیامبر از خطا و اشتباه در امور زندگی و جریانهای عادی از جمله مسائلی است که در علم کلام پیرامون آن بحث و گفتگو شده و اقوال فراوانی درباره آن به چشم می‌خورد، در این مورد، خرد برای حفظ «اعتماد مردم» به گفتار و رفتار پیامبر (ص) مصونیت را یک حالت لازم و شرط حتمی تلقی می‌کند:

خطا و اشتباه در غیر تبلیغ دین به دو صورت متصور است:

الف - خطا در انجام وظیفه مذهبی اعم از فردی مانند اشتباه در رکعات نماز و یا اجتماعی مانند کشتن فرد بی گناه.

ب - اشتباه در امور روزانه زندگی.

مسئله جلب اعتماد مردم که عامل مهم در پیشرفت مقاصد پیامبران است ایجاب می‌کند که پیامبران در قسمت عمل به وظائف مذهبی اعم از فردی و اجتماعی مصون از اشتباه باشند، زیرا اشتباه در این قسمت کم سبب می‌شود که مردم در تعالیم و گفته‌های آنان به دیده شک و تردید بنگرند و با خود چنین بیندیشند:

«وقتی پیامبر در عمل به وظائف، اشتباه و خطا می‌کند، از کجا معلوم که در بیان تعالیم دچار اشتباه نشود؟»

این اندیشه ایجاب می‌کند که پیامبران در کارهای عادی و جریانهای روزمره نیز از اشتباه و خطا مصون باشند، زیرا اشتباه در این مورد از اعتماد مردم می‌کاهد و سبب می‌شود که مردم به تعالیم او از دیده دیگری بنگرند.

اشتباه نشود! ما نمی‌گوئیم اشتباه در امور زندگی ملازم با اشتباه در بیان وظائف و تعالیم است زیرا چه بسا ممکن است مردی از جانب خدا در قسمت دوم مصونیت داشته باشد ولی در امور عادی دچار خطا و لغزش گردد و تفکیک میان این دو کاملاً صحیح و پابرجاست.

این تفکیک برای دانشمندان کاملاً امکان‌پذیر است، ولی روی سخن در اینجا با افراد دیگر است که نمی‌توانند به این نوع از مسائل با دیده تفکیک بنگرند، بلکه همه را به یک چوب می‌رانند و وجود شک و تردید یا خطا و خلاف در زندگی روزمره خود، موجب جوانه زدن شک در دیگر امور مربوط به پیامبر می‌شود.

خداوند برای پیشرفت مقاصد بعثت، باید پیامبران را با مصونیت و پیراستگی کامل مجهز سازد، تا از این جهت اعتماد صددرصد مردم را به آموزگاران وحی جلب نماید و در نتیجه هدف و مقصد بعثت که تربیت و گرایش مردم است جامعه عمل بپوشد.

لذا امام ششم در روایتی می‌فرماید:

روح القدس تحمل النبوه و روح القدس لاینام ولا یغفل ولا یلهو ولا یسهو: روح القدس حامل نبوت است، او نمی‌خوابد و غفلت نمی‌کند و از او اشتباهی رخ نمی‌دهد» (بصائر الدرجات، ص ۱۳۴، ۱۴۰۴).

قرآن و خطا و سهو پیامبران

از آیه زیر می‌توان مصونیت پیامبر الهی را از اشتباه و سهو استفاده کرد:

اگر کرم و رحمت خدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم می‌گرفتند که تو را گمراه کنند، و آنان جز خویش کسی را گمراه نمی‌سازند (و در پرتو همین رحمت) هرگز ضرری به تو نمی‌رسانند، خدا آنچه را که تو نمی‌دانی به تو آموخت و کرم خدا در حق تو بزرگ است.

مفسران در شأن نزول آیه، جریان های مختلفی یاد کرده‌اند که نقل آنها مایه گسترده‌گی سخن است؛ در اینجا ما یکی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

زره فردی از صحابه پیامبر به سرقت رفت صاحب آن به یک نفر از طائفه «بنی ابیرق» ظنین شد، سارق وقتی متوجه خطر شد، زره را به خانه یک نفر یهودی انداخت، و از قبيله خود خواست که نزد پیامبر بر پاکی او گواهی دهند و وجود زره را در خانه یهودی گواه بر براءت او گیرند، در این شرائط «سارق» تبرئه شد و یهودی متهم گردید، خدا پیامبر خود را از جریان آگاه ساخت و آیه یاد شده به ضمیمه آیه‌ای که یادآور می‌شویم، فرود آمد.

خواه این شأن نزول صحیح باشد یا نباشد، بالأخره از مجموع شأن نزول‌هایی که در این مورد نقل شده است، استفاده می‌شود که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع (از روی خطا) قرار گرفته بود، و گروهی با صحنه سازی می‌خواستند پیامبر را فریب داده و ظواهر قضیه را به رخ پیامبر بکشند تا وی بر خلاف حق حکم نماید، ولی خداوند او را از خطا و اشتباه حفظ و صیانت نمود و آن این که پرده از چهره حقیقت برداشته و چیزی را که او نمی‌دانست به او آموخت و کرم خدا نسبت به پیامبر بزرگ است؛ اکنون باید ببینیم چگونه آیات مورد بحث بر مصونیت پیامبر (ص) از خطا گواهی می‌دهد.

در آیه مورد بحث سه جمله باید مورد توجه قرار گیرد:

الف: "و انزل الله علیک الکتاب و الحکمۃ"

ب: "و علمک ما لم تکن تعلم"

ج: "و کان فضل الله علیک عظیماً"

جمله نخست ناظر به مبانی داوری اوست و آن کتاب و سنت (حکمت) می‌باشد. آگاهی از این دو منبع وسیع تشریح، مایه مصونیت در احکام کلی الهی می‌گردد و در نتیجه پیامبر در تبیین احکام خدا هرگز دچار اشتباه و لغزش نمی‌گردد زیرا آنچه بشرتا روز رستاخیز به آن نیاز دارد در این دو منبع وارد شده است ولی روشن است که علم به قوانین کلی، مایه مصونیت از اشتباه در موضوعات، و جزئیات، و به اصطلاح در تطبیق آن کلیات بر موارد خود، نمی‌گردد بلکه برای مصونیت از اشتباه، به چیز دیگری نیاز دارد (عصمة الأنبياء، ص ۲۰۴ - ۲۰۵، بی‌تا).

در همان مورد شأن نزولی که پیامبر در آستانه داوری بر خلاف واقع قرار گرفته بود، و خداوند او را از لغزش حفظ کرد، او از تمام احکام کلی الهی آگاه بود - مع الوصف - علم به کلیات، موجب مصونیت او نگردید بلکه این علم به ضمیمه امر دیگر، به او مصونیت داد و این امر دوم همان است که در جمله دوم وارد شده است آنجا که می‌فرماید:

"و علمک ما لم تکن تعلم: چیزی را که نمی‌دانستی به تو آموخت" این کدام علم است که پیامبر نمی‌دانست و خدا؟ به او آموخت؟ آیا علم به احکام کلی الهی است که در کتاب و سنت آمده است، یا مقصود علم به واقعیات و خصوصیات وقایع و جریان‌ها است؟ شکی نیست که احتمال نخست کاملاً بی‌اساس است زیرا علم به کلیات احکام کلی در جمله پیشین به روشنی بیان گردید، دیگر نیازی به تکرار و تأکید نیست و هیچ کس احتمال نمی‌دهد که پیامبر الهی، از احکام شریعت خود بی‌اطلاع باشد، تا زمینه تأکید فراهم گردد.

مقصود از این جمله همان احتمال دوم است یعنی پرده از چهره واقعیات برداشت و او را در جریان توطئه برلغزاندن پیامبر، و وارد آوردن تهمت بر یک بی‌گناه قرار داد و این همان است که در آیه دیگری که در این رابطه نازل گردیده با جمله «بما اریک الله» بیان گردیده است چنانکه می‌فرماید:

"انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین خصیماً"

در این آیه برای داوری پیامبر (ص)، دو اصل بیان گردیده است:

۱- انزلنا الیک الکتاب: کتاب را بر تو فرو فرستادیم.

۲- بما اریک الله: به سبب آنچه که به تو ارائه نموده است.

و «با» در کلمه «بما» به معنای «سببیت» است یعنی: خداوند کتاب را برای تو فرستاد تا در سایه آن به ضمیمه آنچه که از حقائق برای تو ارائه کرده است، داوری نمائی و هرگز نلغزی.

بنابراین، پیامبر گرامی گذشته از علم به کتاب و سنت، با علم و آگاهی خاصی مجهز است که از آن در دو آیه قبل گاهی با جمله «و عملک ما لم تکن تعلم» تعبیر آورده است.

و گاهی آن را با جمله «بما اریک الله» بیان کرده است.

برای این که تصور نشود که این نوع مصونیت، مخصوص به یک مورد یا در خصوص داوری است و باب اشتباه به روی پیامبر (ص) در موارد دیگر باز است، خداوند در آیه مورد بحث جمله سوم را می‌آورد و می‌فرماید:

"کان فضل الله علیک عظیماً: کرم خدا بر تو بسیار بزرگ است"

جایی که خداوند چیزی را بزرگ بشمارد، باید حساب آن را از چیزی که ما بزرگ می‌نمائیم، جدا کرد، فضل و کرم بزرگ نشانه آن است که پیامبر گرامی در مسیر زندگی در قضاوت‌ها و داوری‌ها، در معاشرت‌ها و برخوردها از خطا و لغزش مصون می‌باشد.

خلاصه: به خاطر مصلحتی که در امر رسالت نهفته است و برای این که پیامبر اسوه و الگو و سرمشق امت است، باید در مسیر زندگی به گونه‌ای باشد که امت درباره او احتمال اشتباه و خطا ندهد تا در مسأله اطاعت از رفتار او، گفتار او، دچار سرگردانی و دو دلی نباشد.

دلایل مخالفان با عصمت پیامبر اکرم (ص)

مخالفان عصمت پیامبر اسلام در مرحله خلاف و گناه و یا مصونیت او از خطا و لغزش با یک رشته آیات و احادیثی استدلال کرده‌اند، و از این طریق اذهان ساده لوحان را نسبت به اصل عصمت مشوش ساخته‌اند، برای تکمیل مطلب باید مجموع دلایل آنان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

نخست آیات را وارد بحث می‌کنیم آنگاه به توضیح پاره‌ای از روایات می‌پردازیم.

۱- اگر از هوی و هوس‌های آنان پیروی کنی...

خدا پیامبر را با یک رشته «قضایای شرطیه» مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

"ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من العلم مالک من الله من ولی ولا نصیر" (بقره / ۱۲۰)

"اگر از هوی و هوسهای آنان (اهل کتاب) پس از آنکه آگاه شدی پیروی کنی، از جانب خدا برای تو، حامی و یاور نیست"

در همین سوره در آیه ۱۴۵ همین مضمون نیز وارد شده جز این که در آخر آیه به جای «مالک من الله»... جمله «انک اذا لمن الظالمین» آمده است و در سوره رعد آیه ۳۷ آیه نخست بدون کم و زیاد وارد شده جز این که به جای «ولا نصیراً» کلمه «ولا واق» آمده است.

این آیات و مشابه آنها که هم اکنون یادآور می‌شویم، کوچک‌ترین گواه بر نفی عصمت نیست زیرا:

این آیات به صورت قضیه شرطیه وارد شده و یک چنین قضایایی هرگز گواه بر تحقق شرط (پیروی از هوی و هوسها) نیست، بلکه با پیراستگی کامل شخص نیز سازگار است.

این گونه گزارش‌ها به صورت قضایای شرطیه گواه بر آن نیست که روزی طرفین آن محقق می‌گردد؛ خداوند به پیامبر خود می‌گوید:

"ولئن شئنا لتذهبنّ بالذی اوحینا الیک ثم لا تجدلک به علینا و کیلاً" (اسراء / ۸۶)

"اگر بخواهیم آنچه را که بر تو وحی کردیم از تو می‌گیریم و هرگز مدافعی بر خود پیدا نمی‌کنی."

در حالی که خدا از تعلق مشیت وی برگرفتن وحی از پیامبر به صورت قضیه شرطیه سخن می‌گوید، همگی می‌دانیم که چنین مشیتهی هرگز انجام نخواهد گرفت. بلکه خدا به وسیله پیامبر (ص) خود، شریعت خویش را تکمیل خواهد نمود.

این گونه آیات که خدا پیامبر خود را به صورت قضیه شرطیه تهدید و توبیخ می‌کند، بیش از آن است که در این منعکس گردد فقط دو آیه دیگر را متذکر می‌شویم آنگاه به بیان نکته این گونه خبرها می‌پردازیم.

"ولقد اوحی الیک والی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین" (زمر/۶۵).

"بر تو و بر کسانی که پیش از تو بودند وحی کردیم که اگر شرک بورزی عمل‌های نیک تو حبط و بی‌اثر می‌گردد و از زیانکاران می‌باشی".

"ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین" (حاقه/۴۴-۴۷).

"اگر او سخن دروغی را به ما نسبت دهد وی را با قدرت می‌گیریم، و رگ حیات او را قطع می‌کنیم، و کسی از شما مانع از این کار نمی‌شود".

همه این اخبار و گزارش‌ها که به صورت «اگر» وارد شده دلیل بر تحقق طرفین نمی‌گردد تا با مسأله عصمت منافاتی داشته باشد. تنها سؤالی که در اینجا باقی است این است که هدف از طرح این گونه احکام شرطی که هیچ‌گاه عملی نمی‌گردد چه بوده است در این جا می‌توان از میان نکات متنوع به دو نکته اشاره کرد:

۱- این قضایا ناظر به طبیعت انسانی پیامبران است که صدور گناه و خلاف را از آنان کاملاً ممکن می‌سازد، پیامبر طبیعت مافوق انسانی و بشری ندارند که بر عصیان و گناه قادر و توانا نباشند بلکه از آن نظر که انسانند، بسان افراد دیگر در معرض لغزشها و توبیخها می‌باشند و اگر مشمول عنایت الهی (عصمت) نشوند، تحقق گناه از آنها کاملاً مترقب خواهد بود؛ این تنها عنایت ربانی است که با افاضه عصمت، صدور گناه رابه صورت «محال عادی» در می‌آورد و بر آنها قداست و طهارت می‌بخشد.

این بخش از آیات ناظر به جنبه‌های بشری آنان می‌باشد و در این قلمرو، عصمت و مصونیتی مطرح نیست و اگر پیامبران مصون و پیراسته‌اند به خاطر نیم دیگر از شخصیت آنها است که آنان را به صورت موجودی الهی در می‌آورد که هرگز از در مخالفت وارد نمی‌شوند.

۲- این آیات همگی جنبه «تربیتی» دارد و هدف تعلیم دیگران است در قالب خطاب به پیامبر گرامی اسلام، و این نوع خطاب‌های حاد و تند نه تنها تعصب جاهلی و عناد و نادان را تحریک نمی‌کند بلکه او را به پذیرش این تعالیم تحریک و تشویق می‌نماید و با خود چنین می‌اندیشد جایی که پیامبر با آن عظمت در صورت صدور خلاف و گناه به توبیخ و کیفر محکوم می‌شود، تکلیف من جاهل روشن است.

یکی از راه‌های تربیت صحیح تفهیم حقیقت در ضمن گفتگو درباره دیگران است و در این مورد در زبان عرب می‌گویند: «ایاک أعنی واسمعی یا جارء» و در زبان فارسی می‌گویند: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود»

کسانی این نوع خطاب‌ها را دستاویز اندیشه‌های کج خود قرار می‌دهند با الفبای قرآن آشنا نمی‌باشند و از اصول تربیت صحیح ناآگاه هستند و با توجه به این اصل، هر نوع تصور نادرست، پیرامون عصمت حضرت رسول کاملاً برطرف می‌گردد.

پیامبر که جهان غیب برای او به صورت شهود در آمده و فرشته وحی را دیده و سخن او را شنیده و آیات خدا را در شب معراج مشاهده کرده، هرگز شک و تردید به خود راه نمی‌دهد، هدف تذکر دیگران است که هرگز فریب سخنان پوچ دیگران را نخورند و خود را در آتش شک نسوزانند.

خداوند در سوره اسراء فرمان های حکیمانه‌ای دارد که ما از آنها به عنوان «منشور جاوید» یاد کردیم و این فرمان ها با مضمون واحدی آغاز و پایان یافته است.

آنجا که می‌فرماید:

«لا تجعل مع الله الهة آخر فتتعبد مذموماً مخذولاً (اسراء ۲۲): با خدا، خدای دیگری قرار مده که مذموم و یاور می‌شوی.»

و در پایان «منشور» می‌فرماید: "ولا تجعل مع الله الهة اخر فتلقى في جهنم ملوماً مدحوراً (اسراء ۳۹): با خدا، خدای دیگری فراز مده که سرزنش و رانده شده در جهنم می‌افتی"

تحلیل این نوع خطاب ها و دستورها در همگی یکی است و همگی ناظر به یکی و یا دو جهت است:

۱- صدور هر نوع خلاف و گناه از فرد معصوم از آن نظر که انسان است کاملاً ممکن و مترقب می‌باشد و این نوع خطاب ناظر به این ویژگی است نه از آن نظر که او معصوم و پیراسته از گناه می‌باشد.

۲- مورد خطاب در ظاهر، پیامبر است ولی مخاطب واقعی امت او است و این نوع سخن گفتن در میان تمام ملل جهان رائج است (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۵).

با توجه به این دو بیان و با توجه به این که قسمتی از این آیات در این صفحات منعکس شده، نیاز به نقل آیات دیگر نیست.

نتیجه گیری

بطور کلی در آیات ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء عصمت پیامبر اکرم (ص) علیرغم شبهات مختلف اثبات می‌شود. خداوند در آیات مورد بحث می‌فرماید: «اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان تمایل پیدا کنی. و اگر چنین می‌کردی، ما دو برابر مجازات (مشرکان) در زندگی دنیا، و دو برابر (مجازات) آنها را بعد از مرگ، به تو می‌چساندیم سپس در برابر ما، یآوری برای خود نمی‌یافتی!»

تفسیر آیات بدین شرح است: خداوند متعال در آیات مورد بحث به پیامبر اکرم (ص) هشدار می‌دهد که از وسوسه‌های این گروه بر حذر باشد، مبادا کمترین ضعفی در مبارزه با شرک و بت‌پرستی به خود راه بدهد، که باید با قاطعیت هر چه تمام‌تر دنبال گردد. آیه پیش از این آیات؛ که «نزدیک بود آنها تو را (با وسوسه‌های خود) از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت، تو را به دوستی خود برمی‌گزینند!» باشد، اشاره به حالت بشری پیامبر اسلام (ص) است که ایجاب می‌کند وسوسه‌های دشمنان در او اثر بگذارد، به ویژه، اگر مصالحی ظاهراً در این انعطاف به چشم بخورد، مانند امید به اسلام سران شرک بعد از این انعطاف، و یا پیشگیری از خونریزی و درگیری‌های بیشتر، و هر بشر عادی هر قدر قوی باشد احتمال تحت تأثیر واقع شدن در برابر این وسوسه‌ها را دارد، اما در آیات بعدی و مورد بحث؛ جنبه روحانی و عصمت الهی و لطف خاص پروردگار را بیان می‌کند که شامل حال پیامبران مخصوصاً پیامبر اسلام (ص) که در بحرانی‌ترین لحظات زندگی بود. خداوند در این آیات به معصوم بودن پیامبر اسلام (ص) اشاره می‌کند و این خصلت را مانع انحراف آن حضرت از راه حق می‌داند و بر ثابت قدم بودن ایشان تأکید می‌ورزد. این تعبیر، شبیه همان تعبیری است که برای حضرت یوسف (ع) بیان می‌فرماید که: «آن زن قصد او کرد و او نیز -اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی می‌نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا

را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود». نتیجه این که؛ آیات فوق، نه تنها دلیل بر نفی عصمت نیست، بلکه یکی از آیاتی است که دلالت بر عصمت پیامبر اسلام (ص) دارد؛ چرا که مسلماً این تثبیت الهی (تثبیت از نظر فکر و عواطف و تثبیت از نظر گام‌های عملی) منحصر به این مورد نبوده است؛ زیرا دلیل آن در موارد مشابه نیز وجود دارد، و به این ترتیب گواه زنده‌ای بر معصوم بودن پیامبران و رهبران الهی محسوب می‌شود. آنچه این آیات شریفه بر آن دلالت دارند، عصمت پیامبر اسلام (ص) است که از جهت این مقام الهی با دیگر پیامبران یکسان است، و افضلیتی از این آیه اثبات نمی‌شود.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید هبه الله، شرح نهج البلاغه، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۴.
۲. ابن فارس، ابو الحسن احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار احیاء ثرات عربی، ۱۴۲۲ هـ.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ج ۳: ۱۴۱۴ ق.
۴. بیضاوی، عبدالله بن عمر، طوابع الانوار، قاهره: ۱۹۰۵ م.
۵. تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبد الله سعد الدین، شرح القائد نسفیة، المكتبة الاسلامیه، بی-تا.
۶. جوهری، ابو نصر اسماعیل بن عماد، تحقیق، شهاب الدین ابو عمر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۸ ق.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت، احیاء الکررات العربی، چاپ ۴، ۱۳۹۱.
۸. سبحانی، جعفر، عصمة الأنبياء، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، بی-تا.
۹. سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت، ۳۸۶ ق/۹۶۷ م.
۱۰. سید مرتضی، علم الهدی، تنزیه الانبیا و الائمة، نشر الشریف المرتضی، قم، ۱۲۵۰ ق.
۱۱. سید مرتضی، علم الهدی، عصمة الانبياء، دار الکتب العلمیه، بیروت: ج ۲: ۱۴۰۹ ق.
۱۲. صفار قمی، ابن فروخ، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم: ۱۳۸۲.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین، اوصاف الأشراف، نشر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۵. طوسی، خواجه نصیر الدین، تلخیص المحصل، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، المحصل افکار المتقدمین و المتأخرین، انتشارات «مکتبه التراث» قاهره، ۱۴۱۱ ق.
۱۷. فقیه ایمانی، شیخ مهدی، امام امیر المومنین علی از دیدگاه خلفا، مشهد، مجمع الغدیر، ۱۳۸۵.
۱۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۱۹. مطهری، سید مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۴.
۲۰. مفید، محمد بن محمد، تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد، مشورات رضی، ۱۳۶۲.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۱۲، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش .
۲۲. نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، ناشر انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۹۸ ق.
۲۳. یوسفیان، حسن و شریفی، احمد حسین، پژوهشی در عصمت معصومان، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

The Prophet's Scope of Infallibility in Al-Israa Surah from the Perspective of the Authentic Verses and Narratives of Shiah and Sunnah

Pouran Mohammadi Pour

Master of Shia Word, University of Religions and Denominations

Abstract

Anyone who has studied just the rudiments of the primary sources of Islam, the Qur'an, the Sunnah and the Prophet's Conduct is expected to find out that belief in the Isma (infallibility) of prophets is among the main beliefs of Muslims rather than an innovation coming to Islam from other religions and nations. Infallibility, meaning immunity from error and transgression apart from those who are qualified to it, has been mentioned in the Quran. The Quran has stated the infallibility of prophets including Prophet Muhammad in various verses. The Qur'an explicitly states their infallibility and includes verses about the goal of prophecy and people's duties towards prophets, which is just compatible with their infallibility. Al-Israa Surah is the longest surah of the set of surahs beginning with the derivatives of "tasbih", which are referred to as "masabihat" in narratives from the Holy Prophet. This surah includes major and minor issues with regular alternations and multiple returns to each point among other points. In this regard, Al-Israa Surah mainly talks about the characteristics of the mission of Holy Prophet as the last prophet. One of the characteristics of the Prophet is infallibility which has been raised in this surah. This study has discussed the Prophet's (PBUH) infallibility in Al-Israa Surah from the perspective of the authentic verses and narratives of Shiah and Sunnah.

Keywords: Isma (infallibility), Holy Prophet, Al-Israa Surah, Shia narratives, Sunni narratives
